هفتک ۴۰
جام جم



## ممانعت از ساخت و ساز توسط دستگاه‌های غیرتخصصی

معاون امور عمرانی استاندار اردبیل گفت: از سال آینده هیچ دستگاه غیرتخصصی حق ساخت و ساز ندارد و باید این مأموریت توسط دستگاه‌های متخصص انجام شود. همچنان تاکید ما بر مهارت‌آموزی و ارتقای توان حرفه‌ای نیروهای شاغل در حوزه ساخت و ساز بناهاست که انتظار می‌رود در این زمینه دستگاه‌های متولی نظارت و هدایت لازم را انجام دهند. وی تصریح کرد: ما در حوزه آرماتوربندی، قالب‌بندی، جوشکاری، بنایی و... به نیروهای مهارت‌دیده و آموزش‌دیده از طریق فنی و حرفه‌ای نیاز داریم و در کنار آن نظام مهندسی نیز باید دقت لازم را در ارتقای کیفی ساخت و سازها انجام دهند.

که نشان بدهد مهندسی نه تنها از پزشکی چیزی کم ندارد، بلکه چیزهای بیشتری هم دارد و هزار جور اکسسوری دیگر که در لوازم مهندسی‌فروشی پیدا می‌شود و این تازه اول راه یک دانشجوی سال اولی مهندسی بود.

در گام بعدی باید کاری می‌کردی که در خانه‌تان هم اگر مهمانی آمد یا هر کسی که سری در اتاقت انداخت، حساب کار دستش بیاید و بفهمد با یک مهندس طرف است که یا راهی خواهد یافت یا راهی خواهد ساخت. آن چیزی که در اتاق یک دانشجوی سال اولی مهندسی وجودش از نان شب واجب‌تر بود، یک میز در ابعاد چند برابری میز تحریر معمولی؛ میزی که گوشه‌اش یک چراغ مطالعه بزرگ با پایه‌ای که از چند جا تا می‌شود هست و چند کاغذ بزرگ برای نقشه کشیدن.

بعد باید هر چیزی که از راسته لوازم مهندسی‌فروشی‌ها خریدی را پخش کنی روی این میز و تمام، حالا شما در ظاهر یک مهندس هستید. در واقع که اصلا مهم نیست، تازه بروید بعد از چند سال مدرک را بگیرید و آن موقع ببینید اصلا کاری هست که در این حوزه انجام بدهید یا نه.

مهندسی هم مثل همه رشته‌ها، شکل کار خودش را داشت و دارد. البته حالا این شکل کار خیلی با گذشته فرق کرده اما هنوز چیزهایی به جا مانده که به مردم بفهمانی می‌توانی راهی بسازی.

امروز، روز مهندس است. روز همه آنها که کمک کرده‌اند زندگی برایمان راحت‌تر شود یا اصلا بگذارید کلیشه‌ای‌تر حرف بزنیم، روز همه آنها که دنیا را جای بهتری برای زندگی کردند. حالا بگذارید از کلیشه دربیاییم.

روز همه آنها که به توصیه مشاور کنکور رفتند و مهندسی خواندند و حالا دارند ماشین معامله می‌کنند یا پشت دخل سوپرمارکت با مشتری سر و کله می‌زنند.

در این شماره از هفتگ جام‌جم به خرده‌روایت‌ها و قصه‌های مختلف دنیای مهندسی پرداخته‌ایم. از همراهی مهندسان در خط لوله گوره به جاسک تا بررسی اختراعات عجیب و غریب مهندسان قرن بیستم.

مهندسی هم مثل هر عالم دیگری قصه‌های خودش را دارد، این هم دو نمونه‌اش

# مهندس‌ها در آینه ادبیات



علی‌غنی

شاعری که می‌خواست مهندس کامپیوتر شود اما کتابفروش شد

بچه که بودم، وقتی هرکس می‌پرسید می‌خواهی چه‌کاره شوی، اوایل می‌گفتم خلبان، کمی که گذشت و متوجه پیشرفت روزافزون تکنولوژی و آمدن پدیده‌ای به نام کامپیوتر شدم تا مدت‌ها می‌خواستم مهندس کامپیوتر شوم. چندسال که بزرگ‌تر شدم و بیشتر در نحوه ساخت برج‌ها و بزرگراه‌ها کنکاش کردم، به مهندسی عمران علاقه‌مند شدم. اما مشکلی که وجود داشت این بود که من به‌شدت به هنر و تنوع گرایش داشتم و تنها شاخه‌ای از مهندسی که به نظر خودم می‌توانست از لحاظ بعد هنری‌اش مرا اغنا کند، مهندسی معماری بود و تا همین الان هم که یک کتابفروش هستم، همچنان سودای معماری در سر می‌پرورانم و از همین رو به کتاب‌هایی که در این باره باشد نگاه خاصی دارم. در این شماره از هفتگ هم تصمیم گرفتم به معرفی دو کتاب که کمابیش با مهندس و مهندسی مرتبط هستند بپردازم.

### ره‌ش

داستان کتاب «ره‌ش» را یک زن روایت می‌کند در حالی‌که نویسنده مرد است؛ نکته قابل توجه در ره‌ش همین است. شاید در ابتدای کتاب این امر اشتیاق را برای خواندن زیاد کند و خواننده به دنبال کشف نکته‌ای تازه باشد که دلش بخواهد بداند چطور یک مرد خودش را به جای زنی گذاشته و شروع به نوشتن کرده، چطور احساسات زنانه را در خود به‌وجود آورده است یا این‌که اصلا درک درستی از عواطف زنان دارد یا نه؟

رمان ره‌ش را از زبان زنی به نام لیا می‌خوانیم، مادری که برج‌ساز بوده و حالا از سبک معماری شهر بیزار است و با همسرش علا که در شهرداری کار می‌کند مدام در جنگ است. آنها پسری به نام ایلیا دارند که از بیماری آسم رنج می‌برد. لیا شهر تهران را باعث و بانی بیماری پسرش می‌داند. آنها در خانه پدری لیا زندگی می‌کنند، خانه‌ای در محله دارآباد که دست نخورده باقی مانده و همراه یک خانه دیگر تنها خانه‌های محله‌اند که شکل قدیمی خود را حفظ کرده‌اند. لیا در قسمتی از کتاب کودکی‌اش را این‌طور توصیف می‌کند: «من و مادر دو صندلی تاشو ارج داشتیم که باز می‌کردیم و می‌نشستیم زیر درخت بیدمجنون. می‌نشستیم و وسط صبحانه زل می‌زدیم به مسیر کلک چال. پدر صبح زود می‌رفت برای کوهنوردی. نمی‌شد پدر را دید. سر صبحانه ما، پدر که آینه کوچک آرایش مادر را برداشته بود از داخل جعبه منجوق‌دوزی شده، می‌نشست روی سنگی در مسیر و آینه بلژیکی را می‌گرفت سمت خورشید صبح. بعد نور شرق را می‌انداخت سمت خانه ما.»

ره‌ش رمانی در وصف این روزهای تهران است و از منظر معماری نگاهی منتقدانه به شهر دارد، تهرانی که بیشتر خانه‌های قدیمی آن به برج‌های سر به فلک کشیده تبدیل شده و به قول لیا وقتی از بالا به شهر نگاه کنی برج‌هایی نصفه می‌بینی که معلوم نیست کجا به زمین رسیده‌اند. این کتاب به روند تغییر در پایتخت پرداخته است که یکی از مشکلات بزرگ آن آلودگی هوا و بروز بیماری‌های تنفسی در نسل جدید است.

رضا امیرخوانی در مصاحبه‌ای، کاری که ما با خود و شهرمان می‌کنیم را به «خودبس» تشبیه کرده که روشی قدیمی برای شکنجه بوده‌است، روشی که در آن وقتی شخصی محکوم به گناه می‌شد، اعضای بدنش را می‌بریدند و به خوردش می‌دادند تا با رنج و عذاب به زندگی ادامه دهد. وقتی شروع به خواندن ره‌ش می‌کنید کمی طول می‌کشد با ادبیات خاص نویسنده آشنایی پیدا کنید ولی بعد از آن شاید حتی دلتان نخواهد کتاب را زمین بگذارید و خوشحال باشید از این‌که با الفاظ جدیدی آشنا می‌شوید. کتاب ره‌ش در جشنواره جلال‌آل‌احمد برای بخش رمان و داستان بلند به‌عنوان اثر برگزیده انتخاب شد و پس از آن در سال ۱۳۹۷ جایزه سی‌وششمین جشنواره کتاب سال جمهوری اسلامی را از آن خود کرد.

### آپارتمان روباز

«آپارتمان روباز» یک رمان اجتماعی است که با رویکرد مسائل عاطفی میان جوانان نوشته شده‌است.

داستان این رمان که تمی عاشقانه دارد از یک مجلس ختم شروع می‌شود؛ مجلس ختم مادر قهرمان داستان و دیدن پیام تسلیتی در روزنامه که از سوی دختری صادر شده‌است که روزگاری با او دارای رابطه‌ای عاطفی بوده‌است: «وقتی توی روزنامه اسم بنفشه جمالی را پای پیام تسلیتی با این مضمون دیدم که درگذشت مادر عزیزت را تسلیت می‌گویم، شوکه شدم. چنین معرفتی را از او سراغ نداشتم. دیدن اسمش مرا از فکر مرگ مادر غافل کرد. رفتم توی اتاق طبقه سوم خانه پدری که به‌خصوص دوران دانشجویی‌ام را در آن گذراندم و غرق خاطراتی شدم با بنفشه...»

در واقع شخصیت اصلی رمان پسر جوانی است که در سال‌های اول دانشگاه، در دانشکده معماری به دختری علاقه وافر پیدا می‌کند و این علاقه تا مدت‌ها به‌طور یک‌طرفه از سوی پسر ادامه می‌یابد تا جایی که بنفشه تصمیم می‌گیرد که به خارج از کشور سفر کند و این اتفاق باعث می‌شود که ارتباط این دو دانشجو برای مدتی نه‌چندان کوتاه با هم قطع شود.

و حالا پس از مدت‌ها بنفشه پیام تسلیتی خطاب به او در روزنامه برایش منتشر کرده است و این اولین‌باری است که از سوی محبوب دارد پیامی فرستاده می‌شود...

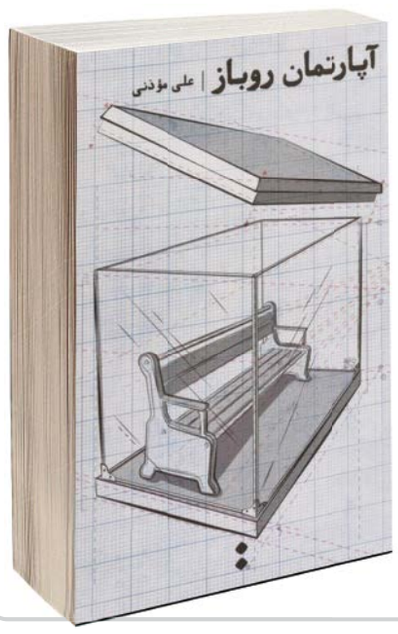

فرقی نمی‌کند مهندس باشید یا نه؛ در هر حال این پادکست‌ها می‌توانند برای شما جذاب باشند

# معمارها، گوش‌های شنوایی دارند

گروه هفتک جام‌جم

رشته‌های تحصیلی و تخصصی هم مثل دستگاه‌های موسیقی جایی به هم می‌رسند و با هم گره می‌خورند و به قول اهالی موسیقی پاساژ می‌شوند به دستگاه بعدی. «معماری» نقطه‌ای است که رشته‌های مهندسی با رشته‌های هنری تلاقی پیدا می‌کنند و از این نظر، برای کسانی که دوستدار هنر باشند، این رشته جذاب‌تر از دیگر رشته‌های مهندسی است. حالا آنجا که رسانه هم با هنر تلاقی پیدا کند، می‌شود تلفیق همه اینها را در پلتفرم‌های خاصی دید. یکی از آن پلتفرم‌ها، پلتفرم پادکست است.

پادکست‌هایی که درباره معماری ساخته می‌شوند در واقع جایی‌اند که مهندسی و هنر و رسانه دست به دست هم داده‌اند تا محتوایی را برای مخاطب بسازند. در این قسمت از هفتگ جام‌جم، سه پادکست معرفی می‌کنیم.

یک پادکست برای کسانی که تخصصی درگیر معماری‌اند. یک پادکست برای کسانی که به زبان و نگاه معماری علاقه دارند و یک پادکست برای مخاطبانی که به موضوع مهندسی مسیر شغلی علاقه دارند و دوست دارند قصه آدم‌های مختلف را در کسب و کارشان بدانند.

### پادکست رادیو وُید

این پادکست تقریبا مخاطب خاص دارد. محتوایی که در هر قسمت از این پادکست ارائه می‌شود، اگر هم کاملا تخصصی نباشند، از اصطلاحاتی تخصصی در آنها استفاده می‌شود که باید با رشته معماری آشنا باشید که آن را بفهمید. در کل، این پادکست برای کسانی که در حوزه مهندسی معماری فعالیت می‌کنند می‌تواند جذاب باشد.

### پادکست وادی

وادی، پادکستی است که توسط یک معمار ساخته می‌شود اما تخصصی درباره معماری نیست. معمارها نشان داده‌اند اگر در حوزه‌های مختلف هنری ورود کنند، آثارشان قابل تأمل است و متفاوت. شعار این پادکست نیز این است که با زبان و نگاه معماری به موضوعات مختلف نگاه می‌کند و درباره آنها حرف می‌زند. مخاطب این پادکست کسانی‌اند که می‌خواهند از دریچه معماری به دنیا نگاه کنند.

### پادکست کار نکن

میزبان این پادکست در هر قسمت پای صحبت مهندسان، مدیران یا صاحبان مشاغل دیگر می‌نشیند که از مسیر شغلی‌شان صحبت کنند. موضوع جالب این است که تخصص میزبان پادکست، مهندسی مسیر شغلی است و در پادکست هم این نگاه را در روایت قصه کسب و کارهای مختلف دارد. این پادکست مناسب همه کسانی است که به هر نحوی درگیر یک کسب و کار هستند یا به قصه کسب و کارها علاقه دارند.

هشدار: این محتوا حاوی مقداری بدآموزی است
دور از دسترس کودکان و نوجوانان قرار داده شود!

# مهندس مرمت زخم



حامد عسکری

شاعر و نویسنده‌ای که به هر چه می‌پرسید قسم فقط با داود همسفر شده بود

می‌گفت آق عسکری از بچگی تو قالیشویی آقام کار می‌کردم. ۱۷ سالم بود با سیگاری شروع کردم اعتیادمو. می‌گفت شیشه و کراک و شیره و حشیش و کریستال و هروئین می‌کشیدم. تو محل اسممو گذاشته بودن داوود مهندس، آشپزخونه زدم، متاع کراک عمل می‌آوردم با لب و لوچه‌ت بازی می‌کرد، یه جوری ترکیبی می‌زدم تو استامبولی حال می‌کردی. ما از اون سوسولای کلمباییش نبودیم که با ترازو و میلی‌گرم و فیلان بخوایم ترکیب کراک بزنیم. یه استامبولی گچ می‌ذاشتیم وسط، مشتم پیمونه بود، آقا حامد، شیره و کراک و کلا عملی‌جات هم عین ترشی و [...] دست می‌خواد، باس به دستت بیاد، هزاری درس و دوره هم خونده و دیده باشی بازم دست نداشته باشی ول معطلی، سر همین بود که بهم میگفتن مهندس، من آدم می‌ساختم توپ، حال خوش می‌ساختم عاالالی، وضعم خوب شد، توپ. ماکسیما خریدم، سه واحد خونه خریدم. یه مهمونی می‌گرفتم یه شب پنجاه چوق مایه‌ش می‌شد، ولی از قدیم گفتن پول فیلان خرج بواسیر میشه، ورق برگشت آق عسکری، چپ کردم...داستانم غم‌انگیز شد، می‌گفت خیابون خواب شدم دزد شدم حبس کشیدم.



می‌گفت آق عسکری خماری بددردیه. واسش هرکاری می‌کنی. می‌گفت ۲۰ سال اعتیاد داشتم. یه شب تصمیم گرفتم خوب باشم آقا بشم. می‌گفت آقا عسکری شوما که باطنت برفه وجودت طلا.

از شوما چه پنهون رفتم کمپ خوابیدم یه سال طول کشید پاک شدم. می‌گفت آق عسکری یه روز تو کمپ بودم یه دختره اومد پایون‌نومه‌شو بینیوسه از لفظ و کلوم ما خوشش اومد. یه ماهی میومد و می‌رفت. می‌گفت آق عسکری دلم کفتر جلدش شد. نمیومد تو دلم رخت می‌شستن. می‌گفت عاشقش شدم و یه رو دلمو یه دل کردم و گفتم خانوم خانوما شوما که فوق‌لیسانس داری و آفتاب مهتاب ندیده‌ای با دل لاکردار ما چیکار کردی؟ می‌گفت بهش گفتم قربون برم خدا رو که ما شدیم تشنه دشت کربلا و تو شدی آب فرات. می‌گفت تو چشاش زل زدم گفتم قابل بدونی مردت بشم. می‌گفت بهم گفت بیا با بابام صحبت کن. می‌گفت دنیا رو بهم دادن. می‌گفت آق عسکری هیشکی تو جشن عروسیم نیومد. می‌گفت مادرم به مادر خانومم گفت دختر سیاه‌بخت شد. می‌گفت تو عروسیم، خودم بودم و زنم و شیش تا از رفیقای مشتیم که پاک شده بودن. می‌گفت آق عسکری به نون ونمکی که خوردیم قسم ۱۰ ساله پاکم. یه دختر سه ساله دارم اسمشو گذاشتم رقیه، کنیز اربابه....

اینها را داوود می‌گفت، داوود مهندس، راننده بود و از بابلسر تا تهران فقط می‌شنیدمش. کلمه‌هایش آب‌نبات قیچی بود عسل بود، رفقایش اسم عجیبی رویش گذاشتند داوود مهندس، مهندسی که اول حال خوش و توپ برای رفقایش و مشتری‌هایش می‌ساخت و یک بار تصمیم گرفت خودش را بسازد.خودش را ۲۰ سال کوبیده بود و حالا وقت ساخت‌وساز بود. آدم‌های دور و برمان هر کدامشان زخمی از جنگی درونی‌اند هر کس به قدر وسع و توانش. داوود مهندس زخم بود، زخمهایی که دانه دانه خودش بر تنش کاشته بود و یک‌هو یک‌شبه نقشه وجودش را پاره کرده بود و تصمیم گرفت یک طرح نو دراندازد، تصمیم گرفت دوباره خودش را طراحی کند و بسازد و بالا برود. من هر از گاهی به داوود مهندس زنگ می‌زنم و احوالش را می‌پرسم...

آخرین جمله‌ش دم در خونه بعد روبوسی: آق عسکری به شرفم قسم بدخا مدخا داشتی یه اس بدی دوتا گردان آدم می‌ریزم تو موقعیتت هرکدومشون یه تف بندازن رو بدخات سیل میبرتش بهشت زهرا. نیازی به دعوا نیست.

راستش شما چند تا داوود مهندس اطرافتان می‌شناسید؟؟

